



دوره ۵۰، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹  
صفحات ۳۰۱ تا ۳۲۳ (مقاله پژوهشی)

## «هیچ چیز مؤثر نیست»؟

### (اسطوره شکست رویکرد بازپروری مجرمان)

فرهاد الله‌وردی میگونی \*

استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه مازندران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۹/۱۲/۴)

#### چکیده

بازپروری مجرمان، تاریخی پرفرازو فرود دارد. بی‌هیچ تردیدی کارهای مارتینسون و عبارت «هیچ چیز مؤثر نیست» که از درون ارزیابی‌های او بر مفهوم بازپروری بیرون آمده بود، نقطه عطف مهم در این تاریخ به شمار می‌آید. این عبارت توانست آنچنان نفوذی در میان جرم‌شناسان و سیاست‌گذاران کیفری به دست آورد که در تاریخ جرم‌شناسی کم‌نظیر است. با وجود این، پژوهش‌های متعدد ارزیابی‌کننده نشان داده‌اند که به ایده «هیچ چیز مؤثر نیست» از جهت‌های مختلف، نقدهای بسیار جدی وارد است. ما در این مقاله با رویکردی انتقادی به سراغ این ایده همچنان پرنفوذ رفته و سعی کرده‌ایم ضعف‌های روش‌شناختی پژوهش مارتینسون و مفاهیم مرکزی برآمده از آن را با استفاده از پژوهش‌ها بررسی کرده و نشان دهیم که «هیچ چیز مؤثر نیست» تا چه میزان سویه‌های غیرعلمی و دست‌کم غیردقیق دارد. بعضی از برنامه‌های بازپرورانه‌ای که مارتینسون در فراتحلیل خود به آنان پرداخته است، اتفاقاً موفق بوده و بعضی دیگر که او آن‌ها را برنامه‌های «ناموفق» ارزیابی کرده بود، از بسترهای اجرایی مناسب برخوردار نبوده‌اند. البته چیز عجیبی نیست که اگر بعضی از مداخله‌های مبتنی بر درمان هم به دلایل مختلف با شکست مواجه شوند. سپس به این سؤال پرداخته ایم که چرا به‌نحو پارادوکسیکالی، سنت‌های رقیب در جرم‌شناسی، بر سر «هیچ چیز مؤثر نیست» به تفاهم رسیده و در یک هم‌دستی نانوخته آن را برجسته کرده و جنبه «اسطوره‌ای» به آن بخشیده‌اند. در اینجا است که می‌توان به‌جای «اسطوره بازپروری» از «اسطوره شکست بازپروری» سخن گفت و بر پیامدهای سیاستی این اسطوره متمرکز شد و تأثیر آن بر شکل‌گیری دوران تنبیهی و سیاست‌های سخت‌گیرانه را توضیح داد. از منظر این مقاله، ادبیات شکل‌گرفته درباره بازپروری با وجود تمامی ناکامی‌ها، شکست‌ها و محدودیت‌ها، سنت نظری غنی‌ای در اختیار می‌گذارد که براساس آن می‌توان به بازاندیشی و بازسازی بازپروری فکر کرد. هرگونه «جنبشی برای احیای بازپروری» بدون این بازاندیشی انتقادی و بازسازی نظری، به شکست می‌انجامد.

#### واژگان کلیدی

بازپروری، «هیچ چیز مؤثر نیست»، مارتینسون، برنامه‌های اصلاح و درمان.

## مقدمه

رابرت مارتینسون<sup>۱</sup> در سال ۱۹۷۴، ارزیابی خود از اثربخشی برنامه‌های بازپروری در زندان را منتشر کرد و نتیجه گرفت که «این برنامه‌ها اثربخشی لازم را نداشتند». بعد از انتشار این ارزیابی، عبارت «هیچ چیز مؤثر نیست»<sup>۲</sup> تبدیل به عبارتی فراگیر، پراجاع و بالاتر از آن، «حکمتی جرم‌شناسانه»<sup>۳</sup> شد و توانست تمامی نقدهای پراکنده بر ایده بازپروری مجرمان را منسجم کند. «هیچ چیز مؤثر نیست» آن‌چنان تأثیر انسجام‌بخشی داشت که به «استعاره»ای برای شکست و افول «بازپروری» مجرمان و جرم‌شناسی اصلاح و درمان تبدیل شد. سؤال مهم این است که با وجود فراگیری، عبارت «هیچ چیز مؤثر نیست» تا چه میزان براساس روش‌شناسی جرم‌شناسی پشتیبانی می‌شود؟ در این مقاله نشان خواهیم داد که این مفهوم به‌لحاظ روش‌شناسانه با چه انتقادات و چالش‌های گسترده‌ای روبه‌روست. اگر مقاله در تبیین ضعف‌های روش‌شناختی و نظری این عبارت فراگیر، موفق باشد، سؤال به اینجا منتقل می‌شود که به‌واسطه چه زمینه‌هایی عبارت «هیچ چیز مؤثر نیست» این چنین رویکردهای رقیب در جرم‌شناسی را متحد کرده است؟ دلایل این استقبال و «خوش آمد گویی آکادمیک» چیست؟ اگر این دلایل را نتوان از متن و روش‌شناسی جرم‌شناسی بیرون کشید، باید به سراغ زیرمتن سیاسی-اقتصادی مسئله رفت و به این مسئله پرداخت که چگونه این «استعاره» به «اسطوره»<sup>۴</sup> تبدیل شد. آنچه باعث می‌شود یک ایده را

1. Robert Martinson

2. Nothing works

3. Criminological wisdom

۴. «اسطوره» در بسترها و متن‌های متفاوت، معانی مختلفی دارد. بدون ورود به بحث‌های پدیده‌محور «تعریف» این واژه، در سراسر این متن، «اسطوره» و ایده «اسطوره‌ای»، در مقابل «علم» و نگرش «علمی» است. رابطه علم و اسطوره پیچیده‌تر از آن است که بتوان آن را با رابطه «تقابل» توضیح داد و ساده‌سازی کرد. حتی می‌توان نشان داد که ایده تقابل میان علم و اسطوره ایده‌ای قرن نوزدهمی و ازمدفاده است؛ اما تلقی ما از اسطوره در این نوشتار طرح دوگانه علم/اسطوره را (حتی به بهای ساده‌سازی رابطه آن‌ها) ضروری می‌کند؛ چراکه -در این متن- به‌واسطه ایجاد این تقابل است که می‌توان مؤلفه‌های برساننده هرکدام را مشخص کرد. البته منظور ما از «نگرش علمی»، ارجاع به نوعی پوزیتیویسم خام و اولیه نبوده، بلکه پذیرش دیدگاه «رنالیسم انتقادی» به‌عنوان پیش‌فرضی علم‌شناختی حاکم بر مقاله است. باوجود همه مناقشات جدی در حوزه فلسفه علم درباره مفاهیم و نسبت‌هایی مانند «علمی» و «غیرعلمی»، به نظر می‌رسد می‌توان از «رنالیسم علمی» در حوزه علوم اجتماعی و از جمله جرم‌شناسی دفاع کرد (در نوشتگان فارسی، مقالات و نوشته‌های دکتر علی پایا در دفاع از «رنالیسم علمی» توضیح‌دهنده و راهگشاست. برای نمونه رک: پایا، علی (۱۳۸۶)، «سیر تحولات فلسفه علم از دیدگاه واقع‌گرایی انتقادی یک ارزیابی شتاب‌زده»، پژوهش‌های فلسفی، ش ۱۲، صص ۳۳-۶۷؛ بنابراین، اگر ایده‌ای براساس روش‌شناسی و منطق درونی علم جرم‌شناسی قابل‌توجیه معرفتی و تقویت نظری نباشد، «غیرعلمی» است. حال اگر این ایده «غیرعلمی» آن‌چنان جایگاهی پیدا کند که خود به معیاری برای درستی دیگر نظریه‌ها تبدیل شود، دیگر جنبه «اسطوره‌ای» پیدا کرده است. همین‌جا لازم به ذکر است که در یکی از جریان‌سازترین و پراجاع‌ترین نقدها بر ایده «هیچ چیز مؤثر نیست» که توسط کولن (Cullen) و جناردو (Gendreau) (2001) نوشته شده و به فارسی نیز ترجمه شده است

«اسطوره» ای بنامیم، چیزی بیش از «غیرعلمی» بودن آن است؛ دلیل اسطوره‌ای شدن یک ایده، تبدیل شدن آن به فرمی «سمبلیک»، «رازآلود»، «ذهنی» و «مطلق‌انگار» است که هیچ استدلال منطقی یا حقیقت تجربی‌ای نمی‌تواند در مقابل آن مقاومت کرده و در آن رخنه ایجاد کند.<sup>۱</sup> مسئله در همین جا متوقف نمی‌شود؛ با توضیح سویه‌های ایدئولوژیک و اسطوره‌ای ایده «هیچ چیز مؤثر نیست»، سؤال بعدی این است که دلالت‌ها و پیامدهای «سیاستی» جدی‌گرفتن این «اسطوره» چیست؟ و در نهایت چه باید کرد؟

از نظر نویسنده، مواجهه نظری با سؤال‌هایی از این دست، دست‌کم از سه جهت مهم و تعیین‌کننده است. اول اینکه نشان می‌دهد که درون گفتار جرم‌شناسی علمی، چه میزان گزاره‌های «شبه‌علمی»<sup>۲</sup> ای وجود دارد و همین مسئله دانش جرم‌شناسی را به لحاظ نظری موظف به ردیابی و نقد این گزاره‌ها و بازسازی مستمر خود می‌کند. دوم اینکه توضیح می‌دهد که چگونه اندیشه‌های انتقادی می‌توانند علیه خود عمل کرده و در کژخوانی تاریخ جرم‌شناسی و ایجاد کژتابی‌های مفهومی به صورت ناخواسته هم‌دستی کرده و عملاً «جاده‌صاف‌کن» دست‌راستی‌ترین سیاست‌ها بشوند. این برای کسانی که (جایگاه) خود را در سنت انتقادی تعریف می‌کنند، به اندازه کافی بهت‌آور و البته آموزنده است، اما جهت سوم تا اندازه زیادی بومی است و به وضعیت جرم‌شناسی در مراجع علمی ایران بازمی‌گردد. به نظر می‌رسد با وجود تلاش‌های صورت گرفته و نتایج به دست آمده، در مواردی «مُد‌ها» و «مسئله‌نما»ها نوشتگان فارسی جرم‌شناسی را به جلو برده‌اند و نه «مسئله»ها. یکی از مهم‌ترین نمودهای سخن پیش‌گفته «مسئله بازپروری» است.<sup>۳</sup> در حالی که

(کولن، فرانسیس تی؛ جندرو، پل (۱۳۸۷)، «از ایدئولوژی هیچ چیز مؤثر نیست تا جنبش احیای بازپروری»، ترجمه حسن قاسمی مقدم، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ش ۸، صص ۱۵-۱۷۴)، نویسندگان از شکست بازپروری به «ایدئولوژی حرفه‌ای» تعبیر کرده‌اند. اما از آنجا که خود مارتینسون در جایی از نوشته‌های خود از «اسطوره بازپروری» سخن گفته است، در این نوشته استفاده از تعبیر «اسطوره شکست بازپروری» را ترجیح داده‌ایم.

۱. این تلقی از امر اسطوره‌ای تحت‌تأثیر اندیشه‌های کاسیرر است. از نظر او انسان جانوری سمبل‌ساز است. از این رو، فقط اسطوره جهانی سمبلیک ندارد، بلکه «علم» نیز فرمی سمبلیک است؛ اما فرمی نوآور و گشوده. در حالی که جهان سمبلیک اسطوره، انحصارطلب و سلطه‌جوست و دیگر فرم‌های سمبلیک (هنر و علم) را بر نمی‌تابد و به سرکوب آن‌ها می‌پردازد. برای بررسی بیشتر رک: کاسیرر، ارنست (۱۳۹۳)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، ج ۲: اندیشه اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موفن، ج ۴، تهران: نشر هرمس.

## 2. Pseudoscience

۳. البته بعضی از نویسندگان حوزه حقوق کیفری و جرم‌شناسی، کم‌وبیش به مسئله بازپروری زیر عنوان پیشگیری از تکرار جرم و یا در قالب مفهوم حالت خطرناک پرداخته‌اند که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. برای نمونه رک: بابایی، محمدعلی (۱۳۹۸)، *جرم‌شناسی بالینی*، ج ۳، تهران: نشر میزان). اما ادبیات بازپروری در معنای دقیق کلمه (تیین نظریه‌های بازپروری، طرح الگوهای آن و انجام پژوهش‌های تجربی در میدان ایران) در نوشتگان فارسی همچنان فقیر است. لازم است در اینجا از کارهای دکتر شهرام /ابراهیمی به نیکی یاد شود که با طرح ایده «بازپروری عادلانه» و ترجمه و تحقیق کتابی در این حوزه (ابراهیمی، شهرام (۱۳۹۴)،

می‌توان گفت با وجود به رسمیت شناختن بازپروری در قوانین و مقررات داخلی، اساساً برنامه‌های بازپرورانه در معنای دقیق و علمی آن در نظام کیفری ایران تدوین و اجرا نمی‌شوند.<sup>۱</sup> ارائه روایت خطی از تاریخ جرم‌شناسی و تسری دادن تمامی انتقادات ناظر به مجازات زندان به ایده اصلاح و درمان، پیام مشخصی به سیاست‌گذاران کیفری منتقل کرده و عملاً سیاست‌های سرکوب‌کننده و در بهترین حالت «مدیریت‌گرایانه»<sup>۲</sup> را تقویت می‌کند.

بر اساس توضیحات پیش‌گفته، این مقاله در سه بخش تنظیم شده است. اول، به این مسئله می‌پردازیم که ایده «شکست بازپروری»، بر اساس منطق درونی جرم‌شناسی با چه کاستی‌های عمیق روش‌شناسانه‌ای روبه‌روست. دوم، چگونگی ساخته‌شدن اسطوره «هیچ‌چیز مؤثر نیست» و نقش مناسبات سیاسی-اقتصادی در این اسطوره‌سازی را توضیح داده و تأثیر این «اسطوره» بر جهت‌گیری سیاست‌های کیفری را تحلیل خواهیم کرد. در انتها نیز با در نظر گرفتن محدودیت‌های درونی و بیرونی بازپروری، ایده‌هایی درباره بازسازی انتقادی آن ارائه خواهیم داد.

### ۱. ملاحظات روش‌شناختی درباره «شکست بازپروری»

در اواخر دهه ۶۰، نتایج حاصل از ۲۳۱ برنامه بازپروری بین سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۶۷ در آمریکا توسط رابرت مارتینسون به همراه همکارانش دوگ لیپتون<sup>۳</sup> و جودی ویلکس<sup>۴</sup> - مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت. مارتینسون نتایج این فراتحلیل را زیر عنوان «چه چیزی مؤثر است؟ سؤال‌ها و پاسخ‌هایی درباره اصلاحات زندان»<sup>۵</sup> با اسم خود منتشر کرد که در واقع، چکیده و خلاصه‌ای از گزارش مفصلی بود که او و همکارانش در سال بعد (۱۹۷۵) ارائه کردند (Lipton et al., 1975). برنامه‌های بازپرورانه‌ای که مارتینسون بر روی آن متمرکز شده بود، شامل روان‌درمانی، گروه‌درمانی، آموزش حرفه و مداخله‌های پزشکی بود. در زمانی که او و همکارانش پژوهش خود را انجام می‌دادند، هدف اصلی زندان، از نظر بسیاری بازپروری بود؛ در حالی که مقاله مارتینسون «ایمان سنتی» به ایده بازپروری را تضعیف می‌کرد. نتایج مارتینسون خیلی زود توسط محققان، سیاست‌گذاران و عموم مردم به‌عنوان یک «واقعیت علمی» مورد پذیرش قرار گرفت و بحث‌های پردامنه‌ای را به وجود آورد (Sarre, 2001: 39).

پیشگیری از تکرار جرم در پرتو بازپذیری اجتماعی بزهکاران، ج ۱، تهران: نشر میزان، بحث‌ها را از مرور قوانین و مقررات ایران و تکرارهای ملال‌انگیز گامی به جلو برده‌اند.

۱. برای بررسی بیشتر در خصوص ویژگی‌های برنامه‌های بازپرورانه ر.ک: (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۶-۱۳۸۷) و (ابراهیمی، ۱۳۹۴).

۲. برای بررسی بیشتر در این خصوص ر.ک: (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸).

3. Doug Lipton

4. Judith Wilks

5. What Works? Questions and Answers About Prison Reform

آیا در مقاله *مارتینسون* عبارت «هیچ چیز مؤثر نیست» به روشنی وجود دارد و به آن تصریح شده است؟ برای پاسخ باید متن مقاله را به دقت خواند؛ چراکه «متن مقاله مارتینسون کم خواننده می‌شود، اما در ادبیات مربوط به بازپروری بیشتر از هر مقاله دیگری به آن ارجاع داده شده و از آن نقل قول می‌شود» (Ibid: 38). به همین دلیل است که نقل قول‌های بعضاً غیردقیق از *مارتینسون* وجود دارد. برای دوری از این خطا، قسمت مهم و بحث‌برانگیز نوشته او را آورده و سپس به سؤال طرح شده پاسخ می‌دهیم.<sup>۱</sup>

*مارتینسون* می‌نویسد: «با استثنائاتی معدود و جداگانه، تلاش‌های بازپرورانه‌ای که تاکنون گزارش شده‌اند، تأثیر فراوانی بر (پیشگیری از) تکرار جرم نداشته‌اند... شاید به سادگی گفته شود که برنامه‌های ما هنوز به اندازه کافی خوب نیستند؛ آموزش ما به زندانیان آموزش فقیری است؛ مهارت و توانایی اجراکنندگان برنامه‌های بازپرورانه ناکافی است و نظارت و مشاوره در فرایند بازپروری حمایت فردی کافی را برای افراد هدف برنامه فراهم نمی‌کند. این موارد همان چیزهایی است که به نظام اصلاح و درمان این شجاعت را می‌دهد که به راهبرد اصلاح و درمان متعهد بماند. در حالی که این راهبرد با یک رخنه و کاستی بنیادی مواجه است (که با این توجیحات رفع نمی‌شود)؛ آموزش و روان‌درمانی<sup>۲</sup> در بهترین حالت نمی‌تواند بر گرایش مجرمان به ادامه دادن رفتار مجرمانه غلبه کند یا حتی آن را به صورت فراوانی کاهش دهد» (Martinson, 1974 (a): 25-49). این تعبیر، تقریباً همان چیزی بود که *مارتینسون* در سال ۱۹۷۲ نیز بیان کرده بود (Martinson, 1972).

بعضی معتقدند که «*مارتینسون* برای چیزی متهم شده که هیچ وقت نگفته است». او در متن مقاله هیچ‌گاه نگفته است که «هیچ چیز مؤثر نیست»، بلکه صرفاً رخنه‌های برنامه‌های بازپرورانه را نشان داده است. اما در مقابل، با واکنشی پرشور در برابر یافته‌ها و حتی شخصیت فردی‌اش مواجه شد؛ واکنشی که براساس تعصب عمیق حلقه‌های دانشگاهی برای اثبات کارایی برنامه‌های بازپرورانه شکل گرفته بود. او اثربخشی معدودی از برنامه‌های بازپرورانه را می‌پذیرد، اما از منظر سیاست‌گذارانه معتقد بوده است که دلایل توجیهی کافی برای ادامه اتخاذ سیاست اصلاح و درمان وجود ندارد (Farabee, 2002: 189-190). به واکنش محافل علمی در برابر *مارتینسون* و یافته‌هایش بازمی‌گردیم، اما به نظر می‌رسد این تلقی که او ایده «هیچ چیز مؤثر نیست» را مطرح نکرده، درست نیست. هرچند *مارتینسون* در متن کار خود، از جمله استفهامی «آیا چیزی مؤثر است؟» استفاده

۱. در نوشتگان فارسی به صورت پراکنده اشاره‌هایی به *مارتینسون* و کارش وجود دارد، اما متن پژوهش او کمتر به صورت دقیق طرح و مورد تحلیل انتقادی قرار گرفته است. شاید از معدود استثنائات علاوه بر تقریرات درسی استاد دکتر نجفی ابرندآبادی (۸۷-۸۶) که پیش‌تر به آن اشاره شد، ترجمه مقاله مهم کولن و جندرو (۱۳۸۷) است.

می‌کند، اما پاسخ صریحش مبنی بر اینکه: «به استثنای موارد معدود برنامه‌های بازپرورانه تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر (پیشگیری از) تکرار جرم نداشته‌اند»، نظر او را کاملاً مشخص کرده و عبارت «استثنائات معدود» نمی‌تواند این پیام مرکزی را به حاشیه براند (Cullen et al., 2009: 104). اضافه بر اینکه *مارتینسون* در بعضی از نوشته‌های دیگر خود نیز به‌صراحت از «اسطوره بازپروری»<sup>۱</sup> سخن گفته است (Martinson, 1974 (b): 4). او در مصاحبه‌ای تلویزیونی در سال ۱۹۷۵ نیز بیان می‌کند که «هیچ‌یک از روش‌های بازپرورانه‌ای که ما به آن دسترسی داریم، تأثیری بر کاهش تکرار جرم ندارند» و در پاسخ به مجری برنامه که از او می‌پرسد: «آیا هیچ تأثیری ندارند؟» می‌گوید: «هیچ تأثیری ندارند؛ هیچ تأثیر بنیادینی ندارند».<sup>۲</sup> *مارتینسون* در سال ۱۹۷۷ در مقاله‌ای مشترک با *جودی ویلکس* تا حدودی موضع خود را ملایم‌تر کرد و یک سال قبل از مرگش (۱۹۸۰) با یک بازاندیشی در ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» نوشت: «برخلاف موضع قبلی من، بعضی از برنامه‌های بازپرورانه تأثیر قابل‌ملاحظه‌ای بر کاهش نرخ تکرار جرم دارند. بعضی برنامه‌ها به‌راستی سودمندند [و] به همان میزان یا بیشتر، بعضی مضرند» (Martinson, 1979: 244). با وجود این عقب‌نشینی، این عبارت «هیچ‌چیز مؤثر نیست» بود که همه آن را به خاطر سپردند و به آن ارجاع دادند.

پژوهش *مارتینسون* و همکارانش در سال ۱۹۷۰ به اتمام رسید، اما ۵ سال بعد منتشر شد. گفته شده است که *مارتینسون* بعد از دو نفر دیگر و زمانی به پژوهش پیوست که کار تا حدود زیادی انجام‌شده بود و انتشار خلاصه مقاله به‌تنهایی از سوی *مارتینسون* بدون رضایت همکاران او صورت گرفته بود (Sarre, 2001: 40). در پژوهش کامل ۷۳۵ صفحه‌ای که تنها ۶ ماه بعد از مقاله «چه چیزی مؤثر است؟» - که در واقع خلاصه‌ای از پژوهش کامل بود - منتشر شد، این چنین نتیجه‌گیری شده بود که «اصلاح و درمان هنوز به راه‌های رضایت‌بخشی برای کاهش تکرار جرم دست پیدا نکرده است» (Lipton et al., 1975: 627). روشن است که این نتیجه‌گیری کاملاً محافظه‌کارانه بوده و براساس آن همچنان می‌توان نسبت به ایده بازپروری خوش‌بین بود. به دیگر سخن، نویسندگان در گزارش کامل تأکید می‌کنند که نباید بازپروری را به کناری نهاد، بلکه باید ابزارهای

### 1. Rehabilitation is a myth

۲. این مصاحبه با برنامه «۶۰ دقیقه با مایک والاس Mike Wallace» در شبکه تلویزیونی CBS صورت گرفته است و در اینجا آن را از مقاله *کولن* و همکاران (۲۰۰۹) نقل کرده‌ایم. البته *مارتینسون* ابتدا به این مسئله که رسانه‌ها ایده او را با عبارت «هیچ‌چیز مؤثر نیست» خلاصه و به‌نوعی تحریف کردند، اعتراض کرد، اما بعداً پذیرفت که رسانه اتفاقاً در این مسئله به‌دور از «ایهام‌گویی‌های علمی»، صرفاً اصل مطلب را بیان کردند.

ارزیابی‌کننده و تشخیصی را توسعه داد.<sup>۱</sup> از این رو، می‌توان گفت که گزارش مارتینسون در سال ۱۹۷۴ («چه چیزی مؤثر است؟») حداقل در نتیجه‌گیری آن، اگر نگوئیم تحریف‌آمیز و غیرصادقانه، دست‌کم، گزارشی غیردقیق از پژوهش اصلی بود. گزارش مارتینسون برای برجسته‌کردن ایده «هیچ چیز مؤثر نیست» به شیوه هوشمندانه‌ای ارائه شده بود؛ به بیان طنزآمیز یکی از جرم‌شناسان: «شیوه ارائه وکیل مدافع شیطان».<sup>۲</sup> حتی براساس معیارهای سخت‌گیرانه مارتینسون نیز تقریباً نیمی از برنامه‌های اجراشده، موفقیت‌هایی را در مورد بعضی از مجرمان داشته‌اند (Sanchez, 1990: 131)، اما این برنامه‌ها کاملاً نادیده گرفته شدند. مارتینسون بعضی از برنامه‌های بازپرورانه را برجسته کرد تا اثرات مثبت بعضی از برنامه‌های دیگر را که درباره گروه دیگری از مجرمان و تحت شرایط دیگری اجرا شده است، به حاشیه ببرد (Matthews, 2009: 357). البته همان‌طور که پاسون<sup>۳</sup> می‌گوید این همان مسئله قابل‌پیش‌بینی است که هر فراتحلیلی می‌تواند با آن روبه‌رو شود (Pawson, 2006).

برای توضیح اینکه چرا در فراتحلیل مارتینسون جنبه‌های (بعضاً) موفقیت‌آمیز برنامه‌های بازپروری به حاشیه رانده شدند، از تعبیر بعضی از جرم‌شناسان کمک می‌گیریم: «پژوهش مارتینسون به‌جای تکیه بر «شکاکیت سازمان‌یافته»<sup>۴</sup>، براساس «ارزش»<sup>۵</sup> سامان‌یافته بود» (Cousineau & Piccas, 1982: 311). روش‌شناسان به‌خوبی توضیح داده‌اند که این تصور از روش علمی که پژوهشگران بدون جهت‌گیری نسبت به ارزش‌ها صرفاً امور واقع را مشاهده می‌کنند، تصویری به‌غایت ساده‌انگارانه است. تقریباً هیچ اختلافی در این مسئله وجود ندارد که در مقام دستیابی و گردآوری نیز مشاهدات گرانبار از ارزش و نظریه هستند، اما در مقام ارزیابی و داوری، مشاهدات باید براساس روش و منطق درونی آن علم، توجیه شوند. به نظر می‌رسد مارتینسون در پژوهش خود «هیچ چیز مؤثر نیست» را از قبل به‌عنوان یک نظریه پذیرفته و براساس آن گزارش خود را سامان داده است. در حالی که روش پژوهش علمی اقتضا می‌کند، پژوهشگر با شکاکیت و تردید در معتقدات سنتی خود بنگرد و خود بیش و قبل از هرکسی به‌دنبال «ابطال» ایده‌های خود باشد.<sup>۶</sup>

۱. یافته‌های پژوهش، توسط آکادمی ملی علوم آمریکا در سال ۱۹۷۹ مورد بررسی قرار گرفت و آکادمی، پژوهش را دقیق و منصفانه ارزیابی کرد و بیان داشت: «ما هیچ روش و برنامه بازپرورانه‌ای را نمی‌شناسیم که کاهش رفتار مجرمانه و توقف تکرار جرم را ضمانت کند».

2. "Devil's advocate" style of presentation

3. Pawson

4. Organized skepticism

5. Value

۶. اصطلاح شکاکیت سازمان‌یافته از مفاهیمی است که رابرت مرتون در جامعه‌شناسی علم خود آن را بر ساخته و از آن بهره برده است. او هنجارهایی که باید بر جامعه علمی حاکم باشد و الزامات بنیادین علم را عبارت از این ارزش‌های چهارگانه می‌داند: جهان‌شمول‌گرایی یا عام‌گرایی (Universalism)، اشتراک‌گرایی (Communism)، بی‌طرفی عاطفی (Disinterestedness) و شکاکیت سازمان‌یافته. این مورد آخر هم ناظر به تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان یافته‌های علمی است و به این مسئله اشاره

نمی‌توان انکار کرد که پژوهش *مارتینسون*، بینش‌های جرم‌شناسانه مهمی را دربرداشت، اما آیا این پژوهش دلایل کافی برای نتیجه «هیچ‌چیز مؤثر نیست» را ارائه کرده بود؟ آن‌چنان که کولن<sup>۱</sup> و گیلبرت<sup>۲</sup> توضیح داده‌اند، بسیاری از برنامه‌های بازپرورانه که *مارتینسون* آن‌ها را برنامه‌های «ناموفق» ارزیابی کرده بود، از بودجه مناسب برخوردار نبوده و عملاً برنامه‌های بازپرورانه اجرا نمی‌شده است. تحلیل انتقادی فراتحلیل *مارتینسون* نشان می‌دهد که مطالعه او در واقع ۱۳۸ برنامه را پوشش می‌دهد است (نه آن‌چنان که ادعا شده است ۲۳۱ مورد را). از این میان، کمتر از ۷۵ مداخله ارزیابی شده را می‌توان در معنای دقیق و علمی کلمه «اصلاح و درمان»<sup>۳</sup> نامید (Cullen & Gendreau, 2001: 127). برای نمونه، ارزیابی‌ای که در مورد برنامه «مشاوره در زندان» کاسباوم، وارد و ویلنر<sup>۴</sup> (۱۹۷۱) صورت گرفت، از مشهورترین مثال‌ها برای ناکارآمدی برنامه‌های اصلاح و درمان بوده و اتفاقاً این ارزیابی در کار *مارتینسون* هم مورد ارجاع قرار گرفته است، اما بررسی و بازخوانی انتقادی این ارزیابی نشان داد که در آن از چه جنبه‌های مهمی غفلت شده است. برنامه موردنظری که در ارزیابی کاسباوم و همکاران به‌عنوان نمونه‌ای از شکست برنامه‌های بازپرورانه در نظر گرفته شده بود، دارای مبنای مفهومی و نظری ضعیفی بوده؛ از گروه‌های مشاوره‌ای متعدد و ناپایدار استفاده کرده و بعضی از مشاوران آموزش‌های لازم را در این زمینه ندیده بودند و بعضی اساساً به کارایی برنامه اعتقادی نداشتند (Quay, 1977: 346). این مسئله همان مشکل رایج در برنامه‌های اصلاح و درمان است که از آن به «فقدان یکپارچگی درمانی»<sup>۵</sup> تعبیر شده است.<sup>۶</sup> علاوه

دارد که پژوهشگران باید یافته‌ها و روش‌های خود را با شفافیت کامل ارائه کرده تا مورد ارزیابی انتقادی قرار گیرند و همین طور باید قضاوت را تا زمانی که این یافته‌ها و روش‌ها، طبق معیارها پذیرفته‌شده علمی مورد بررسی قرار نگرفته باشند، به حالت تعلیق درآورند. به نظر مرتون هنجارهای علمی درونی‌شده، وجدان علمی دانشمندان را به‌منزله فراخود آن‌ها تشکیل می‌دهند و نهادینه‌شدن و درونی‌شدن هنجارها و اخلاقیات علمی، موجبات توسعه علمی را فراهم می‌سازد. هنجارهای علم مرتونی در جامعه‌شناسی و فلسفه علم، چرخ‌های متعددی خورده است. ما در توضیح مختصر بالا، با تسامح اصطلاح مرتون را در بافت فلسفه علم پوپر قرار داده‌ایم.

1. Cullen
2. Gilbert
3. Treatments
4. Kassebaum, Ward, and Wilner
5. Lack of therapeutic integrity

۶. این مقاله به تاریخ جرم‌شناسی و به‌صورت مشخص، به بحث‌هایی که حول‌وحوش بازپروری بعد از انتشار مقاله *مارتینسون* درگرفت می‌پردازد. از این‌رو، به مقالات و ارزیابی‌های کلاسیک که در آن زمان بحث‌انگیز بودند، ارجاع داده شده است. امروزه، انبوهی از مطالعات ارزیابی‌کننده درباره اثربخشی مداخله‌های بازپرورانه در دسترس است. برای نمونه رک:

-Abraham, C. and Denford, S. (2020), "Design, implementation and evaluation of behavior change interventions: A ten-task guide", In: Hagger, C. M. and Hamilton, K. (Eds.), *The Cambridge handbook of behaviour*, Cambridge University Press.

-Henwood, K. S.; Chou, S. and Browne, K. D. (2015), "A systematic review and meta-analysis on the effectiveness of CBT informed anger management", *Aggression and Violent Behavior* 25, pp: 280-292.



بر این، *مارتینسون* در ارزیابی خود دسته‌ای از برنامه‌های رفتارمحور را نادیده گرفته بود و این در حالی است که ادبیات پژوهشی در همان دوره زمانی که او مطالعه ارزیابی‌کننده خود را منتشر کرد، نشان می‌دهد که این شیوه درمان نتایج امیدوارکننده‌ای را به دست آورده است (Gendreau & Ross, 1974; Milan & McKee, 1979).

در اینجا لازم است درباره اصطلاحاتی مانند «نتایج امیدوارکننده»، «شکست» یا «موفقیت» برنامه‌های بازپروری و کنترل جرم که بعضاً با گشاده‌دستی و بدون دقت علمی از آن استفاده می‌شود، توضیح بدهیم. هر مطالعه ارزیابی‌کننده‌ای باید معیارهای مشخصی برای «موفقیت» یا «شکست» برنامه‌ها داشته باشد. درباره مفهوم «شکست» در برنامه‌های بازپرورانه، بحث‌های مفصلی درگرفته و خلاصه آن این است که نمی‌توان با ساده‌سازی و بدون توجه به جنبه‌های مختلف، از «شکست» یا «موفقیت» این برنامه‌ها سخن گفت. از یک‌سو، دست‌کم ۳۴ فراتحلیل وجود دارد که نشان می‌دهد بعضی از برنامه‌های اصلاح و درمان اثربخش بوده‌اند و باعث پیشگیری از تکرار جرم شده‌اند (McGuire, 2004) و از سوی دیگر باید توجه کرد که برای تحلیل موفقیت یا عدم موفقیت برنامه‌های بازپروری، نمی‌توان صرفاً به سراغ معیار (کلیشه‌ای) میزان «تکرار جرم» رفت، بلکه باید معیارها را بازبینی کرد و از سنجش رویکردهای کیفی نیز گذراند. ارزیابی *مارتینسون* فقط برنامه‌های پیشگیری از تکرار جرم (با معیار محکومیت مجدد) را شامل شده است. حال اگر فردی بعد از اجرای برنامه‌های بازپرورانه، مرتکب تکرار جرم شود، اما این بار «جدیت» رفتار مجرمانه او رو به افول برود، آیا می‌توان برنامه بازپرورانه را همچنان ناموفق دانست؟ (Mair, 1991). میلر<sup>۱</sup> (۱۹۸۹) برای توضیح مسئله از یک مثال پزشکی استفاده می‌کند؛ کسی که به ذات‌الریه مبتلا بوده و تحت درمان قرار گرفته، اگر به‌واسطه سرفه‌های مجدد دوباره بستری شود، آیا این «دوباره بستری شدن» نشانه شکست فرایند درمان است؟ روشن است که «جدیت یا افول رفتار مجرمانه»<sup>۲</sup> تعریف دقیق قانونی نداشته و به کمک ارزیابی‌های کیفی قابل فهم و شناسایی هستند. به این ترتیب، با وجود نرخ بالای تکرار جرم، لزوماً نمی‌توان گفت که برنامه‌های بازپرورانه شکست خورده‌اند. برای نمونه، در یک برنامه «خانواده‌درمانی»<sup>۳</sup> که در مورد ۳۰ نوجوان با سابقه ۲۰ محکومیت قبلی، اجرا شد، در پایان پیگیری ۱۵ ماهه، نتایج نشان داد که ۶۰ درصد از این نوجوانان، مرتکب جرم جدید شده‌اند. اگر بدانیم که در گروه کنترل که شامل ۴۴ نفر با سابقه جنایی شبیه بودند، ۹۳ درصد که برنامه خانواده‌درمانی را دریافت نکرده بودند نیز مرتکب جرم شدند، دیگر نرخ بالای تکرار جرم

- Bowen, E. and Gilchrist, E. (2004), "Comprehensive evaluation: A holistic approach to evaluating domestic violence offender programs", *International Journal of Offender Therapy and Comparative Criminology*, 48, pp: 215-234.

1. Miller

2. Seriousness or winding down criminal activity

3. Family therapy

در گروه آزمایش را نمی‌توان نشانه شکست برنامه دانست (Miller, 1989). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که برنامه‌های بازپرورانه ۱۰ درصد از تکرار جرم کاسته‌اند. باز با قیاس به مداخله‌های پزشکی می‌توان گفت که معالجات پزشکی هنگامی که حتی با درصد کمتر (سه تا ده درصد) بیماری‌های جدی را کاهش می‌دهند، مقرون به صرفه تشخیص داده شده‌اند.

در نهایت، با ارجاع به کار کولن و جنردرو که یکی از دقیق‌ترین ارزیابی‌ها را از مطالعه مارتینسون انجام داده‌اند (۲۰۰۱)، می‌توان بحث این قسمت را جمع‌بندی کرد. آن‌ها به درستی میان عبارت «بدون اثر قابل ملاحظه‌ای»<sup>۱</sup> با عبارت «هیچ‌چیزی اتفاق نیفتاده» که هر دو در کار مارتینسون وجود دارد، تفاوت می‌گذارند. تفسیر آکادمیک از عبارت اول در بستر یک متن جرم‌شناختی، می‌توانست این باشد که «برنامه‌های اصلاح و درمان» احتمالاً براساس نظریه‌های ناقص شکل گرفته‌اند یا اجرای این برنامه‌ها دارای کیفیت مناسبی نبوده و یا از تکنیک‌های مداخله‌ای نامناسب استفاده شده است. نتیجه همه این موارد، قاعداً دعوت به پژوهش و مطالعات تجربی بیشتر در این زمینه است نه ایده شکست بازپروری. اما چرا هم در کار مارتینسون و هم در جریانی که بعد از انتشار کار او شکل گرفت، این نتیجه به حاشیه رفت و عبارت «هیچ‌چیزی اتفاق نیفتاده» برجسته شد؟ اگر بپذیریم که ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست»، بیش‌تر از اینکه گزاره‌ای برآمده از منطق درونی و روش‌شناسی «علم» جرم‌شناسی باشد، گزین گویه‌ای «شبه‌علم»ی و «اسطوره‌ای» است، سؤال این است که چرا (جریان غالب) جامعه علمی جرم‌شناسی آن را پذیرفت؟ در ادامه به دنبال پاسخ به این سؤال هستیم.

## ۲. بسترها و پیامدهای شکل‌گیری اسطوره شکست بازپروری

برای فهم چگونگی ساخته شدن اسطوره «هیچ‌چیز مؤثر نیست» و چرایی پذیرفته شدن آن، باید ابتدا زمینه و زمانه‌ای که این ایده در آن مطرح شده بود، توضیح داده شود. کولن و همکاران (Cullen et al., 2009: 104)، نشان داده‌اند که گزارش مارتینسون در زمانی مطرح شد که نظریه برچسب‌زنی و جرم‌شناسی انتقادی دست بالا را داشت؛ تقریباً در همان زمان انتشار گزارش، ایده «عدم مداخله رادیکال»<sup>۲</sup> پیشنهاد شد؛ به تأثیر پیش‌فرض‌ها و تعصبات طبقاتی در دادگاه‌های اطفال و نوجوانان پرداخته شد (Platt, 1969)؛ زیمباردو<sup>۳</sup> (۱۹۷۳) در آزمایش زندان استنفورد، شرایط غیرانسانی زندان‌ها را به تصویر کشید؛ تاریخ اجتماعی زندان نقد شد (Rothman, 1971)؛ کتاب جریان‌ساز فوکو یعنی «مراقبت و تنبیه» نوشته شد (۱۹۷۷) و جنبش گسترده‌ای در حمایت از «الگوی

1. No appreciable effects  
2. Radical non-intervention  
3. Zimbardo

عدالت<sup>۱</sup> شکل گرفت. شرایط سیاسی-اجتماعی مانند جنگ ویتنام، کاهش اعتماد به دولت‌ها و روبه‌زوال رفتن دولت‌های رفاه نیز در شکل‌گیری «هیچ‌چیزی اتفاق نیفتاده» به‌مثابه یک «ایدئولوژی جرم‌شناسانه»، تأثیر داشته‌اند. پشتیبانی از ایده شکست بازپروری، مصادف با ایجاد یک «موج جرم»<sup>۲</sup> بین دهه ۶۰ و ۷۰ نیز بوده است. نتیجه این موج، رواج ناامیدی در بین حمایت‌کنندگان از الگوی بازپروری از یک‌سو و بازسازی جریان محافظه‌کارانه در مراجع علمی و در میان متخصصین از سوی دیگر بوده است (Sanchez, 1990: 127).

در نظر بسیاری از جرم‌شناسان، مجرمان بیش از آنکه نیاز به مداخله‌های مبتنی بر اصلاح و درمان از سوی دولت‌ها داشته باشند، به تأکید بر حقوق قانونی برای محافظت از آن‌ها در برابر یک دولت قدرتمند، احتیاج دارند. ایده «هیچ‌چیزی اتفاق نیفتاده» از این نظر نیز جذاب بود (Cullen & Gilbert, 1982). براساس این زمینه بود که انتشار گزارش مارتینسون با استقبال مواجه شد، عبارت «هیچ‌چیز مؤثر نیست» به شعار زمانه (بعد از جنگ ویتنام) تبدیل شد و خود مارتینسون «سلبریتی» ای شد که آنچه «همه می‌دانستند» را با زبان «علمی» تأیید می‌کرد (Cullen & Gilbert, 1982; Cullen et al., 2009: 104). توضیح عبارت «همه می‌دانستند» کلیدی است. «همه» یعنی چه کسانی؟ «همه» یعنی (بیشتر) جرم‌شناسان متعلق به هر دو سنت «چپ» و «راست» در جرم‌شناسی.<sup>۳</sup> در تاریخ جرم‌شناسی، ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» از این جهت که توانست این دو «سنت رقیب» را به هم نزدیک کند، منحصر به فرد است. چرا هم «چپ»‌ها و هم «راست»‌ها -البته با دلایلی متفاوت- از ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» استقبال کردند؟ چه چیزی این دو سنت رقیب در جرم‌شناسی را این‌چنین حول این ایده متحد کرده است؟

میشاییل گاترفردسون<sup>۴</sup> (۱۹۷۹) با لحن کنایه‌آمیز و گزنده‌ای از این «هم‌دستی ناخواسته» به تغییر پارادایمی که می‌توان هسته سخت آن را «تکنیک‌های تخریب اصلاح و درمان»<sup>۵</sup> نامید، تعبیر می‌کند. او نشان داد که فقدان اثربخشی برنامه‌های اصلاح و درمان به یک جهت‌گیری اجماعی در کار جرم‌شناسان تبدیل شد؛ در حالی که این اجماع نظری بر بنیاد تجربی و روش‌شناختی لرنانی شکل گرفته بود. در این الگوی جدید، جرم‌شناسان دیگر تمایلی به دفاع از ایده بازپروری نداشته و به لحاظ ایدئولوژیک خود را متعهد می‌دانستند که اثبات کنند: «هیچ‌چیز مؤثر نیست». در نتیجه، با وجود نتایج امیدوارکننده برنامه‌های اصلاح و درمان، جرم‌شناسان از تکنیک‌های تخریب این

1. Justice model

2. Crime wave

۳. با تسامح تمام و برای به‌دست‌دادن یک صورت‌بندی مشخص از مسئله، از دو سنت «چپ» و «راست» نام برده‌ایم؛ درست آن است که باید تنوع درونی هر کدام را در نظر گرفت.

4. Michael Gottfredson

5. Treatment Destruction Techniques

برنامه‌ها استفاده کردند؛ تکنیک‌هایی مانند انتقادات روش‌شناختی از پیش تعیین شده و گذشته‌نگر<sup>۱</sup> برای نشان دادن اینکه نتایج امیدوارکننده، «مغالطه‌آمیز»<sup>۲</sup> و در حقیقت «بی‌نتیجه»<sup>۳</sup> است. گاتفردسون به‌خوبی توضیح داده است که حتی نیمی از مطالعات بازتاب یافته در گزارش مارتینسون که از چهارچوب دقیق روش‌شناختی برخوردار بوده‌اند نیز نتایج مثبت برنامه‌های اصلاح و درمان را نشان می‌دهند، اما براساس تکنیک‌های پیش‌گفته نادیده گرفته شده‌اند.

چرا «جرم‌شناسی انتقادی» با سنت راست جرم‌شناسی علی‌رغم اختلافات زیربنایی، در طرد ایده «بازپروری» «هم‌دست» شد؟ پاسخ کوتاه این است که هرکدام از این دو سنت به دلایل متفاوتی «شکست بازپروری» را پذیرفتند. برای توضیح لازم است به دوگانه‌های معروف «عامل/ساختار»<sup>۴</sup> یا «ذهن‌گرایی/عین‌گرایی»<sup>۵</sup> در علوم اجتماعی و انسانی اشاره کنیم.<sup>۶</sup> نظریه‌های جرم‌شناسی را نیز می‌توان براساس این دوگانه‌ها دسته‌بندی کرد.<sup>۷</sup> رویکردهای راست و محافظه‌کار کار در جرم‌شناسی، بر «عاملیت» انسان‌ها تأکید کرده و سنت انتقادی و چپ تأثیر «ساختار» در انجام رفتارهای مجرمانه را برجسته می‌کند. جایگاه «بازپروری» در این منازعه نظری کجاست و این دوگانه چگونه به ایده بازپروری متصل می‌شوند؟

تأکید سنت چپ بر «ساختار» می‌تواند (منطقاً) به طرد ایده بازپروری و یا دست‌کم، کم‌رنگ کردن آن بینجامد؛ چراکه بازپروری در نهایت (بیشتر) تباری روان‌شناسانه دارد و بر فرض «عاملیت» انسان‌ها بنا نهاده شده است. بنابراین از دیدگاه انتقادی، می‌توان استدلال کرد که ایده بازپروری به‌دلیل بی‌توجهی به «علل زیربنایی» رفتار مجرمانه و تمرکز بر ویژگی‌های فردی از همان ابتدا ایده‌ای شکست‌خورده است و از سوی دیگر، این ایده خود به ابزاری برای سرکوب و قدرت‌ورزی عمیق‌تر و پیچیده‌تر تبدیل می‌شود. استنلی کوهن<sup>۸</sup> (۱۹۸۵) این مسئله را (در بستری

1. Ex post facto arguments
2. Misleading
3. Inconclusive
4. Agency/Structure
5. Subjectivism/Objectivism

۶. تعریف دورکیم از واقعیت اجتماعی به‌منزله شیء و شیوه عملی که وجود مستقل دارد و از خارج بر فرد نیرو وارد کرده و او را مجبور می‌سازد، مانیفست عین‌گرایی در تاریخ علوم اجتماعی و جرم‌شناسی است. در مقابل ذهن‌گرایان به‌دنبال «معنای جرم» بوده و معتقدند انسان ذهن دارد و جهان خود را معنی می‌کند. «این دو جریان رقیب در تاریخ علوم اجتماعی به اشکال گوناگون در قالب دوگانه‌هایی مانند پویایی/ایستایی، کمی/کیفی و دلیل/علت، خود را بازتولید کرده‌اند. آنچه مسلم است این است که تاریخ جامعه‌شناسی همواره شاهد رقابت آشکار و پنهان عین‌گرایی و ذهن‌گرایی بوده است» (پرستش، ۱۳۹۰: ۲۱-۲۲).

۷. البته بعضی از جامعه‌شناسان مثل پییر بوردیو و گیلنر و یا جرم‌شناسانی مانند برایت‌ویت اساساً با نقد این دوگانه‌های نظری شروع می‌کنند و به‌دنبال فراروی از انتخاب ناگزیر بین ذهن‌گرایی و عین‌گرایی و عامل و ساختار هستند.

8. Stanley Cohen

دیگر) با مفهوم «گسترش شبکه کنترل جرم»<sup>۱</sup> توضیح می‌دهد. براساس این مفهوم می‌توان استدلال کرد که برنامه‌های بازپروری و پیشگیری از جرم که برای دورکردن افراد از مواجهه با نظام عدالت کیفری طراحی و اجرا می‌شوند، دست بر قضا شبکه کنترل جرم را گسترده‌تر و قوی‌تر می‌کنند. فردی که ابژه بازپروری یا مقرراتی مانند آزادی مشروط و تعلیق مجازات قرار گرفته، به‌نحو عمیق‌تر و مؤثرتری از سوی «اجتماع»، «سرکوب» و «سربه‌راه» می‌شود. روشن است که این تلقی در مقابل تلقی فراگیر و خوش‌بینانه «اجتماع‌گرایی» قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، «نظریه برچسب‌زنی» و جدی‌گرفتن آن که از درون‌مایه‌های رایج در سنت انتقادی جرم‌شناسی است، می‌تواند به مخالفت با هرگونه «مداخله» و از جمله «برنامه‌های اصلاح و درمان» به‌مثابه مداخله‌ای «رام‌کننده» بینجامد (Cullen & Gendreau, 2001: 324). جرم‌شناسان انتقادی به یک معنا به‌دنبال نقاب‌برداری از «برنامه‌های اصلاح و درمان» و آشکارساختن سویه‌های پنهان آن هستند؛ «برنامه‌هایی که تلاش می‌کنند با اقدامات ظاهری و سطحی، مشکل را به «فرد» تقلیل داده و نابرابری‌های ساختاری موجود در جامعه را به‌عنوان علت اصلی و زیربنایی جرم نادیده گرفته و به حاشیه برانند. اما پاسخ به این سؤال را که «چرا رویکردهای دست‌راستی - باوجود تأکید بر عاملیت انسان‌ها - از ایده بازپروری فاصله گرفتند؟» باید در چرخش مهمی که درون سنت «راست» اتفاق افتاد، جستجو کرد؛ چرخش از سنت لیبرالیستی به سیاست‌های نتولیبرال.<sup>۲</sup> گارلند در کتاب جریان‌ساز و

### 1. Net-widening

اولین بار در مقاله زیر از این مفهوم سخن گفته شد:

Austin, J. and Krisberg, B. (1981), "Wider, stronger and different nets: the dialectics of criminal justice reform", *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 18 (1).

این اصطلاح استعاره‌ای است برای توضیح این مسئله که نهادهای مدنی با هدف کاهش کنترل‌های رسمی ایجاد شده‌اند، اما به‌نحو پارادوکسیکالی برعکس عمل کرده و سازوکارهای کنترلی را به گوشه گوشه زندگی روزمره افراد می‌کشاند. بازگشت اصطلاح موردنظر به اصطلاح فوکویی «مجمع‌الجزایر زندان‌گونه» (Carceral Archipelago) روشن است. فوکو از این اصطلاح به‌عنوان استعاره‌ای برای توضیح شبکه‌هایی استفاده می‌کند که در نهایت حالت زنجیره‌وار به زندان می‌دهند. زنجیره‌هایی که بعضاً خارج از نظام رسمی قرار می‌گیرند، اما با این حال، به‌عنوان قسمتی از «سازوکارها و تکنولوژی‌های کنترل جرم» عمل می‌کنند. این ایده فوکو در برنامه پژوهشی کسانی مانند استنلی کوهن - با مفهوم پیش‌گفته و یا مفاهیمی مانند «شهر تنبیهی» (Punitive City) - و نیلز کریستی - «کنترل جرم به‌مثابه صنعت» (Crime Control as Industry) (Christie, 1993) - دنبال شد.

۲. برای دیدن تاریخ مختصری از نتولیبرالیسم ر.ک: هاروی، دیوید (۱۳۹۱)، *تاریخ مختصر نتولیبرالیسم*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: نشر دات. در فضای فکری ایران هم، مسئله «نتولیبرالیسم» به مسئله‌ای مناقشه‌برانگیز میان اقتصاددانان و جامعه‌شناسان تبدیل شده است. عده‌ای اساساً این واژه را غیرواقعی و جعل‌چپ‌ها برای تسویه‌حساب با سنت لیبرالیستی می‌دانند. به نظر ما دست‌کم در حوزه جرم‌شناسی و کیفرشناسی معاصر، نتولیبرالیسم مفهومی به‌غایت توضیح‌دهنده برای درک تحولات نظریه‌ها و سیاست‌های کیفری است. جرم‌شناسی فردگرای کلاسیک در سنت فربه و غنی خود، همواره اتصال خود با دست‌کم برداشت‌هایی از اخلاق و عدالت را حفظ کرده و خود را ملزم به ارزیابی نتایج اجتماعی سیاست‌های کنترل جرم می‌دانسته است. اما جرم‌شناسی راست جدید

دیگر کلاسیک شده خود یعنی «فرهنگ کنترل جرم» نشان داده است که چگونه از اواسط دهه هفتاد میلادی الگوی «رفاه‌گرایی کیفری»<sup>۱</sup> به‌عنوان الگوی رایج دولت‌های رفاه کیفری، شروع به فروریختن کرد<sup>۲</sup> (Garland, 2001: 53). بر همین اساس ادبیات فربه‌ای درباره رابطه بازپروری و اصلاح و درمان به‌عنوان مفاهیم برآمده از پژوهش‌های جرم‌شناختی و ظهور و سقوط دولت‌های رفاه شکل گرفته است. در بیشتر این پژوهش‌ها، به‌محقق رفتن بازپروری و چرخش به سمت سیاست‌های تنبیهی، هم‌بسته با افول ایده دولت‌های رفاه در انگلستان و آمریکا و سربرآوردن پروژه سیاسی «تاجر و ریگان»<sup>۳</sup> دانسته شده است.<sup>۴</sup> بر این اساس، سنت «راست» با فاصله‌گرفتن از ایده دولت رفاه به‌عنوان یک ایده دست‌راستی اما دست‌کم متعهد به گونه‌ای از عدالت‌ورزی، با ایده «بازپروری» نیز وداع کرد. پذیرش تام و تمام «منطق بازار» در حوزه نهاد‌های عدالت کیفری مانند زندان، باعث می‌شود که برنامه‌های اصلاح و درمان که معمولاً طولانی‌مدت و پرهزینه هستند، جای خود را به سیاست‌های «نظم و قانون» بدهند. لوئیک واکان<sup>۵</sup>، جامعه‌شناس فرانسوی، با نقطه‌عزیمتی متفاوت (و به‌گونه‌ای دقیق‌تر) این روند را توضیح می‌دهد. او در کتاب «مجازات فقرا»<sup>۶</sup> (۲۰۰۹) چرخش به سوی سیاست‌های تنبیهی را نه برآمده از مدرنیته متأخر - آن‌گونه که مثلاً گارلند می‌گوید - بلکه نتیجه اتخاذ «نئولیبرالیسم» به‌عنوان یک پروژه سیاسی فراملی می‌داند که چپ و راست آن را پذیرفته‌اند. این پروژه سیاسی، چیزی غیر از «لیبرالیسم» کلاسیک است. در این پروژه، «عاملیت»<sup>۷</sup>، به «مسئولیت فردی»<sup>۸</sup> تقلیل پیدا می‌کند. به این معنا که افراد باید مسئولیت رفتارهای (مجرمانه) خود را بپذیرند. منظور از «پذیرش مسئولیت»، اشاره به یک مفهوم اخلاقی و یا حقوقی نیست، بلکه استعاره‌ای سیاسی-فرهنگی است که به «حکمرانی دولت از طریق مجازات کردن» ارجاع می‌دهد. به بیان دیگر، واکان توضیح می‌دهد که چرخش به سمت سیاست‌های تنبیهی و نتایج محتوم آن مانند روی‌گردانی از ایده بازپروری، بیشتر از آنکه ناشی از افزایش جرم باشد،

به‌مثابه پروژه‌های سیاسی، با تأکید بر مواردی چون امنیت، نظم و قانون، مبارزه با بی‌نظمی و جرم، دیگری‌سازی از مجرمان، برنامه‌های اصلاح و درمان را برنامه‌هایی بی‌معنا و هدردهنده بودجه و براساس منطق بازار «بدون صرفه» در نظر می‌گیرد.

### 1. Penal-welfarism

۲. گارلند در همان جا توضیح می‌دهد که رفاه‌گرایی کیفری به‌دنبال آن بود که قانون‌گرایی لیبرال را با بازپروری و موتیف‌های برآمده از آن، مانند درمان‌های فردمدارانه و مجازات‌های نامعین ترکیب کند.

### 3. Thatcher and Reagan

۴. پروژه‌ای که «معکوس کردن راه‌حل‌های مبتنی بر هم‌بستگی دولت‌های رفاه» نامیده شده است:

Reversing the solidaristic solutions welfare state

5. Loïc Wacquant

6. Punishing the Poor

7. Agency

8. Individual responsibility

پاسخی به ناامنی اجتماعی است. با توضیح او، زندان دیگر جایی برای بازپروری و اصلاح و درمان نیست، بلکه جایی است برای اجرای سیاست‌های نژادپرستانه و تنظیم امور. به پژوهش مارتینسون بازگردیم. این پژوهش نمونه مهمی است که نشان می‌دهد چگونه مفهوم‌سازی‌های تعمیم‌دهنده می‌تواند به نتایج شاید ناخواسته‌ای در حوزه سیاست‌گذاری منجر شود. اسطوره «هیچ چیز مؤثر نیست» با استفاده از سازوکار «تعمیم» و انکار یکجای برنامه‌های بازپرورانه، راه را برای نوعی سیاست درهم و فله‌ای<sup>۱</sup> بازکرده که در حقیقت، بازتولید ایدئولوژی محافظه‌کارانه‌ای است که زندانیان را ذاتاً شرور و غیرقابل‌اصلاح دانسته و به دنبال کاهش جرم از رهگذر افزایش سرکوب و سخت‌گیری کیفری است (Matthews, 2009: 357; Cullen & Gilbert, 1982). همان طور که بسیاری نوشته‌اند (Phelps, 2011: 33, Cullen et al., 2000; Lynch, 2007)، اسطوره «هیچ چیز مؤثر نیست» در شکل‌گیری دورانی که از آن به «دوران تنبیهی» تعبیر می‌شود، تأثیر مستقیم داشته است.

### ۳. درک محدودیت‌ها و بازسازی انتقادی بازپروری

به‌درستی گفته شده است که «بازپروری ملال‌آورترین موضوع در گستره جرم‌شناسی است». از این رو، طفره‌رفتن از آن و طعنه‌زدن به آن، هم کار راحتی است و هم می‌تواند «ژست»ی دانشگاهی محسوب شود، اما پایبندی به منطق واقع‌گرایانه علم و واقع‌گرایی انتقادی مندرج در آن، اقتضا می‌کند که با برداشتی متواضعانه از «روش علمی» و اتخاذ رویکردهای جزء‌گرایانه به سراغ «حل مسئله»ها رفت. در راه‌حل‌های جزء‌گرایانه، حل مسئله اجتماعی وابسته به حل کلیه مسائل زیربنایی و درگروی حل همه مسائل نیست، بلکه ممکن است با تغییر یکی دو مسئله وابسته، تغییر مطلوب به وجود بیاید (اباذری، ۱۳۸۲: ۳۰۲). پاسخ به این سؤال که آیا می‌توان همچنان پای در سنت انتقادی داشت و بدون فروغلتیدن در محافظه‌کاری‌ها و تقلیل‌گرایی‌های رایج، به دنبال حل مسئله‌های مشخص بود، به هیچ‌وجه آسان نیست، اما این قدر هست که فوکو به‌رغم فلسفه جذاب و رادیکال‌ش زمانی که خود در عمل می‌خواست در حل مسئله‌ای اجتماعی شرکت کند، به گروهی پیوست که درصدد بهبود وضعیت زندان‌های فرانسه بودند و در *ریا* جزء پیشنهاددهندگان و مجریانی بود که می‌خواست آموزش فلسفه را در دبیرستان‌ها اصلاح کند (همان: ۳۰۷).

«مسئله بازپروری» نیز در همین بستر قابل‌طرح است. به نظر می‌رسد فارغ از همه ملاحظات طرح‌شده درباره ایده «هیچ چیز مؤثر نیست» و فراتر از پیوستن یا نپیوستن به جنبش احیای بازپروری، به بازسازی انتقادی بازپروری نیازمندیم؛ این بازسازی مفهومی، بیش از هر چیز دیگری

به درک محدودیت‌های درونی و بیرونی ایده‌ی بازپروری وابسته است. باید در نظر گرفت که یکی از دلایل توجه بیش از حد به ایده‌ی «هیچ‌چیز مؤثر نیست»، واکنشی افراطی و نوعی برآشوبیدن بر فرض تثبیت‌شده‌ی اثربخشی «کامل» برنامه‌های بازپرورانه بوده است (Clark, 1970). این در حالی است که ایده‌ی بازپروری با محدودیت‌های جدی نظری مواجه است و ناگزیر این محدودیت‌ها در برنامه‌های بازپرورانه منعکس می‌شوند. در ادامه به مهم‌ترین این محدودیت‌ها می‌پردازیم.

ایده‌ی بازپروری و اساساً جرم‌شناسی پیشگیرانه با گرت‌برداری از علوم پزشکی شکل گرفت (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۶: ۱۵) و در نتیجه ساختی فردی و به تعبیری تقلیل‌گرایانه دارد و قهراً تأثیر ساختارهای اقتصادی-اجتماعی را کم‌رنگ کرده و در مقابل، عاملیت و مسئولیت‌های فردی را برجسته می‌کند. نتیجه‌ی این تلقی تقلیل‌گرایانه از مفهوم بازپروری، چیزی است که از آن می‌شود به «بیش از حد پزشکی‌شدن»<sup>۱</sup> بازپروری تعبیر کرد. بر این اساس، ارتکاب جرم محصول ویروس یا میکروبی بیرونی است که به وسیله‌ی نظریه‌های حوزه «روان‌شناسی جنائی» یا «آسیب‌شناسی اجتماعی» آن را شناسایی کرده و ختنی می‌کنیم. این تلقی به‌غایت ساده‌انگارانه است. زمینه‌های ارتکاب جرم پیچیده و درهم‌تنیده هستند و تأثیر شرایط سیاسی و مناسبات قدرت را نمی‌توان در رخداد مجرمانه نادیده گرفت. از این‌رو، سرنوشت محتوم برنامه‌های بازپرورانه بدون پشتیبانی‌شدن از سوی طیف وسیعی از «حمایت‌های اجتماعی» شکست است؛ البته این حمایت‌ها نباید به گسترش «شبکه‌های کنترل جرم» که پیش‌تر به آن اشاره کردیم، ترجمه و تبدیل شود. می‌توان گفت که ارجاعات فراوان به ایده‌ی «هیچ‌چیز مؤثر نیست» خود در واقع، نوعی انتقاد به سهل‌انگاری نهادهای رسمی در فرایند حمایت از برنامه‌های اصلاح و درمان بوده است.

دیگر آنکه به نظر می‌رسد ایده‌ی بازپروری نیاز به تقویت بنیاد نظری خود دارد. همان‌طور که کولن می‌گوید اگرچه جرم‌شناسی در مورد نظریه‌های تبیین‌کننده جرم، غنی است، اما در حوزه نظریه‌های مرتبط با مداخله‌های بازپرورانه فقیر است. معمولاً با زبان رمزآلودی گفته می‌شود که "درمان مناسب باید در اختیار بزهکاران قرار گیرد" اما توضیح داده نمی‌شود که دقیقاً منظور از این «درمان مناسب» چیست و براساس چه فرایندی قابل‌دستیابی است. این همان نکته‌ای است که اتفاقاً مارتینسون هم بر روی آن دست گذاشته است: «فرایند دقیقی که باعث می‌شود تکرار جرم کاهش یابد چیست؟... آیا کسی از حامیان بازپروری می‌تواند در بیست صفحه به زبان علمی قابل‌فهم در این باره بنویسد؟» (Martinson, 1976: 189). این انتقاد را باید جدی گرفت و از «ایده‌ی

#### 1. Over-medicalization

منظور ما دست بالا پیدا کردن مدل‌های پزشکی در تمامی حوزه‌های جرم‌شناسی و از جمله بازپروری است که تفصیل آن را باید در مقاله مستقلی پی‌گرفت.



بازپروری» به سوی «نظریه= بازپروری» حرکت کرد؛ حرکتی برای دستیابی به نوعی از «نظریه ترکیبی»<sup>۱</sup> که از کفایت تجربی<sup>۲</sup>، انسجام درونی<sup>۳</sup>، سازگاری بیرونی<sup>۴</sup>، قدرت یکپارچه‌سازی<sup>۵</sup>، باروری<sup>۶</sup>، سادگی<sup>۷</sup>، و عمق تبیین‌کنندگی<sup>۸</sup> برخوردار باشد و به مفروضات علت‌شناسانه و در عین حال راهبردهای عملی نیز توجه کند (Ward & Maruna, 2007: 33-41). این همان چیزی است که نظریه‌های بازپروری را با وجود ارتباط تنگاتنگ، از «نظریه‌های جرم» جدا کرده و تبدیل به چیزی بیش از آن می‌کند. برنامه‌های بازپرورانه برای اثربخشی باید براساس نظریه بازپروری مشخصی سامان یابند. ضعف بنیاد نظری در برنامه‌هایی که شکست خورده‌اند، از دلایل اصلی شکست بوده است.

البته اثربخشی برنامه‌های بازپرورانه صرفاً منوط به داشتن مبنای نظری نیست، بلکه این برنامه باید ویژگی‌های دیگری را نیز مورد نظر قرار دهند. ویژگی‌هایی مانند توجه به فرهنگ سازمانی و خصوصیات مدیریت و کارکنان اجرای برنامه و تعاملات بین‌نهادی در اجرای برنامه. به بیان دیگر، علاوه بر اینکه اجراکنندگان برنامه‌های اصلاح و درمان باید آموزش‌های لازم در این خصوص را دیده باشند، فرهنگ سازمانی حاکم بر نهادهای اجراکننده این برنامه‌ها - فارغ از آمارگرایی‌های مرسوم - باید متضمن درکی انسانی از مسئله باشد. از سوی دیگر، نهاد اجراکننده باید بتواند با دیگر نهادهای مؤثر در موضوع تعامل کنند؛ به‌گونه‌ای که در نهایت گفتمان درمانی - حمایتی دست‌بالا را پیدا کند.

نکته بعدی، جای اجرای برنامه‌های بازپرورانه است. به‌صورت سنتی میان نهاد زندان و بازپروری نوعی هم‌بستگی وجود داشته است. همان‌طور که گفته شد، بسیاری از انتقادات به بازپروری در واقع انتقاد به نهاد زندان است. یافته‌های مطالعات تجربی و انتقادی در حوزه زندان، بسیاری از نارسایی‌های این نهاد کیفری را آشکار کرده است. زندان تنها حق بر آزادی رفت‌وآمد زندانیان را برای مدتی محدود نمی‌کند، بلکه «جهان دیگر»ی می‌آفریند؛ جهانی که در آن مناسبات «زیستی»، «اقتصادی»، «اجتماعی» و «زبان»ی ساکنان آن دگرگون می‌شود. مطالعات انتقادی زندان نشان می‌دهد که زندان به‌مثابه «جهانی دیگر» چگونه به ابزاری برای حکمرانی از طریق «دیگری»‌سازی اقلیت‌ها، فقرا و افراد درحاشیه و بی‌صدا تبدیل می‌شود. در چنین بستری، گفتمان

- 
1. Hybrid theory
  2. Empirical adequacy
  3. Internal coherence
  4. External consistency
  5. Unifying power
  6. Fertility
  7. Simplicity
  8. Explanatory depth

بازپروری بر روی قوانین و آیین‌نامه‌ها منجمد شده و در بهترین حالت در قالب برنامه‌هایی رسمی، اداری و بدون محتوا خود را نمایان می‌سازد. فراتحلیل‌های برنامه‌های بازپروری نشان می‌دهد که برنامه‌های اصلاح درمانی که در بستر اجتماع اجرا شده‌اند نسبت به برنامه‌های اجرا شده در نهاد زندان اثربخشی بسیار بیشتری داشته‌اند (Lipsey et al., 2001)؛ و حتی بیشتر از این، بعضی از نویسندگان حوزه بازپروری معتقدند که بازپروری و بازپذیری در یک «محیط طبیعی» خارج از نظام کیفری امکان‌پذیر است (Lynch, 2006).

در همین‌جا لازم است درباره اصطلاح «توقف تکرار جرم»<sup>۱</sup> که امروزه به اصطلاحی پربسامد در ادبیات جرم‌شناسی تبدیل شده است (Laub, 2001; Maruna, 2001; Farrall, 2002)، اشاره کنیم. این اصطلاح در ابتدا در مقابل مفهوم بازپروری که براساس الگوی مداخله‌های پزشکی شکل گرفته بوده، به کار می‌رفته است. بعضی از افراد که دچار بیماری می‌شوند، بدون مداخله‌های درمانی بهبود می‌یابند که به آن «بهبودی خودبه‌خودی یا طبیعی» گفته می‌شود. به همین ترتیب، مفهوم «توقف تکرار جرم» به فرایند توقف و کنارگذاشتن فعالیت‌های مجرمانه بدون هرگونه مداخله بازپرورانه ارجاع می‌داده است. اما اخیراً تقابل دو مفهوم «بازپروری» و «توقف تکرار جرم» به کناری گذاشته شده است؛ چراکه از یک‌سو همان‌طور که پیش‌تر هم به آن اشاره شد، هم «بازپروری» تا حدودی از آن الگوی کاملاً پزشکی شده فاصله گرفته است و هم «توقف تکرار جرم» دیگر فرایندی صرفاً هم‌بسته با تغییرات بیولوژیکی در نظر گرفته نمی‌شود (Maruna, 2019). براساس این تلقی اخیر، با گرایش روبه‌رشدی مواجه‌ایم که معتقد است نهادهای بازپروری بیشتر از آنکه باید به دنبال فراهم کردن درمان‌های اصلاحی باشند، باید به تقویت فرایند «توقف تکرار جرم» بپردازند. آنچه این دو را از هم جدا می‌کند، این است که «رویکرد مجرم‌محور» در بازپروری، بر نقص‌ها و کمبودهای مجرم تمرکز می‌کند؛ در حالی که «رویکرد مبتنی بر توقف تکرار جرم»، به دنبال تقویت نقاط قوت مانند پیوندهای اجتماعی و مشارکت‌های اجتماعی و مواردی از این دست است (Ward & Maruna, 2007: 14-15).

مسئله و محدودیت دیگر بازپروری، ایده موعظه‌گرایانه پس‌پشت آن است که احتیاج به بازنگری عمیق دارد. بازپروری تباری موعظه‌آمیز و انجیلی<sup>۲</sup> دارد (Ibid: 2)؛ تباری که ادعا می‌کرد معیار «درست» و «غلط» بودن را در اختیار داشته و «دیگران»ی که هم‌و با این معیارها رفتار نمی‌کردند را «منحرف» می‌دانست. سنت انتقادی در جرم‌شناسی سال‌هاست که با تعابیر مختلف نسخه این سخن را درهم‌پیچیده و سویه‌های ساده‌انگارانه و اقتدارگرایانه آن را نشان داده است. آیا ایستادن در سمت ایده بازپروری، جان‌بخشی دوباره به تلقی پیش‌گفته است؟ لزوماً نه.

1. Desistance  
2. Preachy and evangelical

به نظر می‌رسد می‌توان از رویکردهای برساخت‌گرایانه در حوزه جرم‌انگاری دفاع کرد و در نتیجه، از پیش‌فرض مسئله‌دار پیش‌گفته دست برداشت، اما همچنان به ایده بازپروری متعهد بود.<sup>۱</sup> اگر با رویکرد نسبی‌گرایی معرفتی و آشوب‌های برآمده از «پست‌مدرنیسم» به سراغ مفهوم بازپروری برویم، این مفهوم از هرگونه معنایی تهی می‌شود؛ زمانی که مفاهیمی چون «درستی» و «نادرستی» و «اخلاق» برساخته قدرت باشند<sup>۲</sup>، دیگر (لزوماً) بازپروری ابزاری برای سرکوب است. هرچند این تلقی از بازپروری، بینشی در اختیار می‌گذارد که همواره باید نسبت به آن حساس بود، اما ذاتی آن نیست؛ یعنی می‌توان برداشت غیرابزارگرایانه نیز از بازپروری به دست داد. آن چیزی که برداشت و تلقی اخیر را ممکن و حتی ضروری می‌کند، توجه به جنبه عینی جرم یعنی بزه‌دیده جرم است. مفهوم بزه‌دیدگی، راه را بر هرگونه نسبی‌انگاری افراطی می‌بندد. بنابراین، می‌توان (و باید) به برداشتی دموکراتیک، تکثرگرایانه و اخلاقی از بازپروری اندیشید که

۱. توضیح مسئله، احتیاج به نوشته مستقلی دارد؛ همین قدر می‌توان در اینجا گفت که اولاً، پذیرش آنچه برساخت‌گرایی اجتماعی ضعیف (Weak Social Constructionism) نامیده می‌شود، لزوماً به معنای پذیرش سازه‌انگاری معرفتی (Constructivist Epistemology) نیست و ثانیاً، تلقی برساخت‌گرایانه از جرم، (بازهم لزوماً) واقعیت جرم را نفی نمی‌کند. توضیح اینکه سازه‌انگاری معرفتی، یکی از نظریه‌هایی است که در مورد چگونگی شکل‌گیری باور و همچنین مفهوم صدق یک گزاره مطرح است. در این رویکرد، معنا و معرفت همواره ساخته انسان است و باورهای موجه به معنای صدق گزاره‌ها که به صورت معمول براساس نظریه مطابقت با واقع شناخته می‌شوند، نیستند. اما برساخت‌گرایی اجتماعی با وجود ارتباط با رویکرد پیش‌گفته، نظریه‌ای جامعه‌شناسانه است که بسیاری از مفاهیم اجتماعی مانند پول، تابعیت و دموکراسی را برساخته زندگی بشر دانسته و دارای «ذات»ی در جهان بیرون نمی‌داند. بر این اساس، برساخت‌گرایی اجتماعی در مقابل تلقی‌های ذات‌گرایانه قرار می‌گیرد که ساختار واقعیت را جدا از ذهن انسان می‌داند (یوسفیان و موسوی کریمی، ۱۳۸۹).

جرم بیش از هرچیز مقوله‌ای برساخته است و از نظر نویسنده حتی این برساخته‌بودن منحصر در جرائم «قراردادی» و یا «بدون بزه‌دیده» و تعابیری از این دست، نیست، اما باید توجه داشت که اولاً (با اتخاذ رویکرد برساخت‌گرایی اجتماعی ضعیف) همه جرائم را نمی‌توان به یک اندازه برساخته اجتماع و قدرت دانست. روشن است که میان قتل، خشونت‌های جنسی، مصرف مواد مخدر و سقط جنین از این حیث تفاوت وجود دارد و ثانیاً، برساخته‌بودن جرم، سویه‌ها و اثرات واقعی (بعضی از جرائم) را از بین نمی‌برد. به مثال‌های قبلی بازگردیم. برخلاف تصور رایج، جرائمی مانند قتل و خشونت جنسی نیز سویه‌های برساخت‌گرایانه دارند. قتل به تعبیری «جرم طبیعی» است، اما نظام حقوقی به قتل‌هایی در قالب «مجازات» مجوز داده و خود به صورت نظام‌مند مرتکب آن می‌شود (دلایل توجیه‌کننده مجازات، اصل وجود این جنبه برساخته‌بودن را از بین نمی‌برد) و یا اینکه بعضی از انواع قتل‌ها را جرم‌انگاری نمی‌کند. مثال‌هایی شبیه به این فراوان‌اند. این مسئله نشان می‌دهد که حتی در جرمی مانند قتل نیز می‌توان جنبه‌های برساخت‌گرایانه را ردیابی کرد، اما این جنبه نافی اثرات واقعی و ملموس این چنین جرائمی هم نیست.

۲. برای دیدن نقدی دقیق از نسبی‌انگاری معرفتی رک: بوغوسیان، پل (۱۳۹۶)، هراس از معرفت: در نقد نسبی‌انگاری، ترجمه یاسر میردامادی، ج ۱، تهران: کرگدن.

براساس آن مداخله‌های بازپرورانه به نمونه‌ای از «فناوری‌های قدرت» و «فرایندهای بهنجارسازی»<sup>۱</sup> تبدیل نشوند، بلکه بتوانند زمینه‌ای مناسب برای کاهش رنج‌های انسانی فراهم کنند. همان‌طور که وارد و مارونا به درستی و به‌دقت گفته‌اند، بازپروری تاریخی طولانی، شناخته‌شده و به‌خوبی مستندشده دارد که به سنت نظری قابل‌اعتنایی انجامیده است. درست است که این تاریخ همیشه زیبا نیست و حتی شاید بتوان گفت که ناامیدکننده است (Ibid: 7)، اما نمی‌توان این تاریخ و سنت برآمده از آن را نادیده گرفت، بلکه باید با آن مواجهه نظری پیدا کرد. تاریخ جرم‌شناسی نشان داده است که این غفلت و نادیده‌گیری، دست بالا را به رویکردهای اداری، محافظه‌کار و ارتجاعی می‌دهد. سنت انتقادی علاوه بر توصیف عمیق و دقیق مناسبات قدرت و بدون افتادن در دام نسخه‌پیچی‌های تکراری و معمولاً بی‌اثر در قالب عباراتی مانند «گزارش سیاستی»، باید به نتایج و پیامدهای اندیشه‌های خود آگاه بوده و در مقابل مناسبات پیش‌گفته مقاومت کند. گاهی این مقاومت‌کردن، در طرد و رد کامل مفاهیم تثبیت‌شده‌ای مانند «بازپروری» نیست، بلکه در «بحرانی‌کردن» این مفاهیم و آزادسازی ظرفیت‌ها و انرژی‌های انتقادی آن است. بازسازی نظری «بازپروری»، در گرو این بازاندیشی مستمر، همه‌جانبه و انتقادی است.

### نتیجه‌گیری

غفلت از تنوعات درونی نظریه‌های جرم‌شناسی و تحولات پرفرازونشیب آن‌ها، به ارائه روایتی ساده‌سازی‌شده از تاریخ جرم‌شناسی می‌انجامد. «نظریه بازپروری» نیز با همه دستاوردها و ناکامی‌هایش از مسئله پیش‌گفته جدا نیست. فراتحلیل معروف مارتینسون از مداخله‌های بازپرورانه و ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» جایگاه مهمی در این تاریخ دارد؛ به‌صورتی که هیچ کتاب و یا مقاله جدی‌ای درخصوص بازپروری وجود ندارد که به‌نوعی در گفت‌وگوی (انتقادی) با این ایده نبوده و به‌نوعی به آن ارجاع نداده باشد. مارتینسون به‌خوبی توانست ایده خود را به‌گونه‌ای جذاب ارائه کرده و به شعار زمانه خود تبدیل کند. بی‌هیچ تردیدی شرایط اجتماعی و سیاسی مانند شرایط دوران پس از جنگ، افزایش جرائم، افزایش شمار زندانیان و ناکارآمدی مجازات زندان نیز در برجسته‌شدن ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» تأثیر داشته‌اند. ایده «هیچ‌چیز مؤثر نیست» به‌گونه منحصربه‌فردی توانست سنت‌های رقیب در جرم‌شناسی را با هم متحد کند؛ «چپ»ها به این دلیل که مثلاً طول مدت نامعین حبس با هدف بازپروری اجباری را نوعی «بی‌عدالتی» می‌دانستند و «راست»ها به این دلیل که مخالف هر چیزی بودند که اندیشه سزاگرایی را کم‌رنگ کند. برای آن‌ها «هیچ‌چیز مؤثر نیست»، شرایط مناسبی برای فروش زندان‌های طولانی‌مدت و مجازات‌های شدید

۱. بهنجارسازی در معنای فوکویی آن موردنظر است.

در «افکار عمومی» جامعه فراهم می‌کرد، اما واقعیت این است که گزارش مارتینسون براساس مفهوم‌سازی‌های ناکافی از یک‌سو و روش‌شناسی غیردقیق از سوی دیگر، شکل گرفته بود. تعمیم‌ها و کلی‌گویی‌های ناروا، به‌حاشیه‌راندن حقایق غیرقابل‌انکار در اثربخشی بعضی از برنامه‌های بازپرورانه، عدم توجه به تأثیر زیرساخت‌ها در اثربخشی مداخله‌ها، تبدیل «هیچ‌چیز مؤثر نیست» به یک «ایدئولوژی حرفه‌ای» و عدم مواجهه انتقادی با آن، از جمله انتقاداتی هستند که می‌توان بر کار مارتینسون وارد دانست. او در جایی به‌صراحت از بازپروری به‌عنوان یک اسطوره تعبیر می‌کند؛ این در حالی است که به نظر می‌رسد آنچه جنبه اسطوره‌ای پیدا کرد و هم‌دستی نانوشته‌ای در مورد آن شکل گرفت، نه بازپروری بلکه «شکست بازپروری» بوده است.

البته بعدها و به‌صورت مشخص از سال ۲۰۰۰ به بعد، «اسطوره شکست بازپروری» با مخالفت‌هایی جدی از سوی کسانی که درباره بازپروری کار می‌کردند، مواجه شد؛ به‌صورتی که از «جنبش اثربخشی بازپروری»<sup>۱</sup> سخن گفته شد. فراتحلیل مارتینسون خود به موضوعی برای تحلیل‌های انتقادی متعدد تبدیل شد و محققان جنبش اثربخشی شواهد غیرقابل‌انکاری در زمینه مؤثر بودن برنامه‌های بازپرورانه ارائه کردند. اما ماجرای بازپروری به اینجا ختم نشد. در مقابل جنبش اثربخشی، جریانی «نئومارتینسون»ی شکل گرفت که دوباره انتقادات به اثربخشی برنامه‌های بازپرورانه را برجسته کرد.<sup>۲</sup>

اگر با نگاه تحلیلی به سراغ تحولات درونی مفهوم بازپروری برویم، به نظر می‌رسد در معنای دقیق کلمه با «پروبلماتیک بازپروری» سروکار داریم. به این معنا که ابزارهای نظری رایج کارایی خود را از دست داده و در نتیجه، برای فهم مسئله و مواجهه با آن به مفهوم‌سازی‌های جدیدی نیازمندیم. مفهوم‌سازی‌هایی که محدودیت‌های بازپروری را در نظر گرفته، اما تاریخ آن را به کناری نگذارد و به دنبال به‌دست‌دادن روایتی انسانی، عادلانه و در عین حال، انتقادی از آن باشد. سرشت کار جرم‌شناسی، نقد اسطوره‌هاست؛ خواه «اسطوره بازپروری» و خواه «اسطوره شکست بازپروری».

## منابع

### الف) فارسی

۱. ابادری، یوسف (۱۳۸۲)، «حل مسئله»، نامه علوم اجتماعی، دوره ۱، ش ۲۱، صص ۳۰۳-۳۱۸.
۲. ابراهیمی، شهرام (۱۳۹۱)، «بازپروری عادلانه مجرمان»، آموزه‌های حقوقی کیفری، ش ۳، صص ۱۷۶-۱۵۱.
۳. ابراهیمی، شهرام (۱۳۹۴)، پیشگیری از تکرار جرم در پرتو بازپذیری اجتماعی بزه‌کاران، ج ۱، تهران: نشر میزان.

1. What Works Movement

۲. دیوید فارابی (David Farabee) از مهم‌ترین چهره‌های این جنبش نئومارتینسونی است.

۴. بابایی، محمدعلی (۱۳۹۸)، *جرم‌شناسی بالینی*، ج ۳، تهران: نشر میزان.
۵. بوغوسیان، پل (۱۳۹۶)، *هراس از معرفت: در نقد نسبی‌انگاری*، ترجمه یاسر میردامادی، ج ۱، تهران: کرگدن.
۶. پایا، علی (۱۳۸۶)، «سیر تحولات فلسفه علم از دیدگاه واقع‌گرایی انتقادی یک ارزیابی شتاب‌زده»، پژوهش‌های فلسفی، پاییز و زمستان، ش ۱۲، صص ۶۳-۱۰۰.
۷. پرستش، شهرام (۱۳۹۰)، *روایت نابودی ناب*، ج ۱، تهران: نشر ثالث.
۸. کاسیرر، ارنست (۱۳۹۳)، *فلسفه صورت‌های سمبلیک*، ج ۲: اندیشه‌ی اسطوره‌ای، ترجمه یدالله موقن، ج ۴، تهران: نشر هرمس.
۹. کولن، فرانسیس تی؛ جندرو، پل (۱۳۸۷)، «از ایدئولوژی هیچ‌چیز مؤثر نیست تا جنبش احیای بازپروری»، ترجمه حسن قاسمی مقدم، فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم، ش ۸، صص ۱۵۱-۱۷۴.
۱۰. نجفی ابرنآبادی، علی‌حسین (۱۳۸۶-۱۳۸۷)، *تقریرات درس جرم‌شناسی: «بازپروری بزهکاران»*، تهیه و تنظیم: سلمان عمرانی و قاسم کرامت، تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
۱۱. نجفی ابرنآبادی، علی‌حسین (۱۳۹۷)، «درآمدی بر جرم‌شناسی انتقادی و گونه‌های آن»، در: *دانشنامه جرم‌شناسی محکومان*، به کوشش: عباس شیری، تهران: نشر میزان. دسترسی در: [www.lawtest.ir](http://www.lawtest.ir).
۱۲. نجفی ابرنآبادی، علی‌حسین (۱۳۸۸)، «کیفرشناسی نو-جرم‌شناسی نو (درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار)»، در: *تازه‌های علوم جنایی*، زیر نظر: علی‌حسین نجفی ابرنآبادی، تهران: نشر میزان.
۱۳. نجفی ابرنآبادی، علی‌حسین (۱۳۹۶)، «جرم‌شناسی در آغاز هزاره سوم»، *دیباچه* در: *دانشنامه جرم‌شناسی (درآمد بر ویراست دوم)*، تهران: گنج دانش.
۱۴. هاروی، دیوید (۱۳۹۱)، *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، ج ۱، تهران: نشر دات.
۱۵. یوسفیان، نوید؛ موسوی کریمی، میرسعید (۱۳۸۹)، «سازمانگاری معرفتی و برساخت‌گرایی اجتماعی»، *جامعه‌پژوهی فرهنگی*، دوره ۱، ش ۱، صص ۱۲۹-۱۴۳.

### ب) غیر فارسی

16. Cohen, S. (1985), *Visions of Social Control*, Cambridge: Polity Press.
17. Cullen, F.T.; Smith, P.; Lowenkamp, C.; Latessa, E. (2009), "Nothing Works Revisited: Deconstructing Farabee's Rethinking Rehabilitation", *Victims and Offenders*, 4, pp: 101-123.
18. Cullen, F. T., and Gendreau, P. (2001), "From nothing works to what works: Changing professional ideology in the 21st century", *Prison Journal*, 81, pp: 313-338.
19. Cullen, F. T., and Gilbert, K. E. (1982), *Reaffirming rehabilitation*, Cincinnati, OH: Anderson.
20. Cullen, F. T.; Fisher, B. S., and Applegate, B. K. (2000), "Public opinion about punishment and corrections", In M. Tonry (Ed.), *Crime and justice: A review of research*, Vol 27, Chicago: University of Chicago Press, pp: 1-79.
21. Farabee, D. (2005), *Rethinking rehabilitation: Why can't we reform our criminals?*, Washington, DC: AEI Press.
22. Farrall, S. (2002), *Rethinking What Works with Offenders: Probation, Social Context and Desistance from Crime*. Cullompton, Devon: Willan.
23. Foucault, M. (1977), *Discipline and punish: The birth of the prison*. New York: Pantheon.
24. Garland, D. (2001), *The culture of control: Crime and social order in contemporary society*. Chicago: University of Chicago Press.
25. Gendreau, P., and Ross, R. R. (1979), "Effective correctional treatment: Bibliotherapy for cynics", *Crime and Delinquency*, 25, pp: 463-489.
26. Gottfredson, M. R. (1979), "Treatment destruction techniques", *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 16, pp: 39-54.

27. Laub, J.H. and Sampson, R.J. (2001), "Understanding desistance from crime", in M. Tonry (ed.), *Crime and Justice: A Review of Research*, vol. 28. Chicago: University of Chicago Press. pp:1- 69
28. Lipton, D.; Martinson, R., and Wilks, J. (1975), **The effectiveness of correctional treatment: A survey of treatment evaluation studies**, New York: Praeger.
29. Lynch, M. J. (2007), **Big prisons, big dreams: Crime and the failure of America's penal system**, New Brunswick, NJ: Rutgers University Press.
30. Mair, G. (2004), **What Matters in Probation?**, Cullompton: Willan.
31. Martinson, R. (1974) (a), "What works? Questions and answers about prison reform", *The Public Interest*, 35, pp: 22-54.
32. Martinson, R. (1974) (b), "Viewpoint", *Criminal Justice Newsletter*, 5, pp: 4-5.
33. Martinson, R. (1976), "California research at the crossroads", *Crime and Delinquency*, 22, pp: 180-91.
34. Maruna, S. (2019), "Desistance", in: McLaughlin and Muncie, *The Sage Dictionary of Criminology*, Fourth Edition.
35. Maruna, S. (2001), **Making Good: How Ex-Convicts Reform and Rebuild Their Lives**, Washington, DC: American Psychological Association Books.
36. Matthews, Roger (2009), "Beyond 'So What' Criminology: Rediscovering Realism", *Theoretical Criminology*, 13, pp:341-62.
37. Milan, M. A., and McKee, J. M. (1974), "Behavior modification: Principles and applications in corrections", In D. Glaser (Ed.), *Handbook of criminology*, pp: 745-775.
38. Miller, J.G. (1989), "The debate on rehabilitating criminals: Is it true that nothing works?", *Washington Post*, March 1989. Available at <https://www.prisonpolicy.org/scans/rehab.html>
39. Pawson, R. (2006), **Evidence-Based Policy: A Realist Perspective**, London: Sage.
40. Phelps, M (2011), "Rehabilitation in the punitive era: The gap between rhetoric and reality in U.S. prison programs", *Law & Society Review*, 45(1), pp: 33-68.
41. Platt, A. M. (1969), **The child savers: The invention of delinquency**, Chicago: University of Chicago Press.
42. Rothman, D. J. (1971), **Discovery of the asylum: Social order and disorder in the new republic**, Boston, MA: Little, Brown.
43. Sanchez, J. (1990), "The Uses of Robert Martinson's Writings on Correctional Treatment: An Essay on the Justification of Correctional Policy", *Journal of Contemporary Criminal Justice (CCJ)*, Vol 6, Issue 3, pp: 127-138
44. Sarre, R. (2001), "Beyond 'What Works?' A 25-year Jubilee Retrospective of Robert Martinson's Famous Article", *The Australian and New Zealand Journal of Criminology*, pp: 38-46.
45. Wacquant, L. (2009), **Punishing the Poor: The Neoliberal Government of Social Insecurity**, Durham and London: Duke University Press.
46. Ward, T. and Maruna, S. (2007), **Rehabilitation**. London: Routledge.
47. Quay, H. C. (1977), "The Three Faces of Evaluation", *Correctional Psychologist*, 4(4), pp: 341-354.